

تأمل

امیرفرشاد

دانش‌آموخته فلسفه

نگاهی به تلاقی نسل دوم و سوم فیلسوفان زبان تحلیلی براساس نظریه «نسبت‌های خانوادگی»

آیا سرل پسرخاله آوستین است؟!



یک ماه از درگذشت جان سرل، فیلسوف آمریکایی معاصرکه جزومنتقدان جدی جایگزین شدن هوش مصنوعی کامپیوتری با هوش طبیعی انسانی محسوب می‌شد، می‌گذرد؛ متفکری که فراتر از متن و حواشی کار و برنامه حرفه‌ای خود، جایگاه برجسته‌ای در تاریخ این سنت فکری معاصر دارد.

شاید عجیب باشد؛ اما یکی از معضلات سنت فلسفه تحلیلی - که به ایضاح و دقت نظر در تعریف‌ها و استدلال‌ها مشهور است - دهه‌ها ناکامی در تعریف ماهیت این جریان فلسفی معاصر است. هانس یوهان گلاک در کتاب «فلسفه تحلیلی چیست؟» به نحو مبسوط و پیگیرانه‌ای در چند فصل، مباحثی را مطرح می‌کند تا به ملامک معینی برای تعریف فلسفه تحلیلی برسد و در نهایت نیز به طرز متعارف‌نمایی، دو ملاک مکمل، یعنی «شبهات خانوادگی» و «بتکنش‌تاین و تعلق تکوینی» بنیهای را به عنوان معیارهای مطلوب برمی‌گزیند. در این موفق که قرار است به یاد درگذشت جان سرل، مختصری درباره جایگاه او در فلسفه تحلیلی و نظریات او در فلسفه زبان، گفته شود، خیلی مجال تحلیل و بررسی ملامک‌های منطقی برای تعریف یک سنت فلسفی نیست، اما فقط به عنوان طرح پیش‌فرض، یادآور می‌شویم که به جای ملامک‌های غیرجامع و غیرمغایم و یا ارائه دو معیار مانند گلاک، عجانتا بهتر است ملامک واحدی برگزیده شود که بازنیاماننده روابط علیّ و توارث نسلی فیلسوفان تحلیلی در دوره‌های مختلف باشد. شاید مفهوم «نسبت‌های خانوادگی» بهتر از «شبهات‌های خانوادگی» - که صرفاً بیانگر دسته‌ای از تشابهات تصادفی است- بیانگر این معنا باشد.

مرحوم کوروش صفوی، استاد زبان شناسی، در کتاب «نگاهی به تاریخ معنی‌شناسی» می‌نویسد: «ما در حوزه کارمان، سرل را همیشه به شکل یک ترکیب عطفی، در کنار آوستین و به صورت «سرل و آوستین» به کار می‌بریم؛ انگار اینها پسرخاله بودند. اسم «سرل» را هم [به‌رغم تقدم زمانی آوستین] اول می‌آوریم.» پسرخاله دانستن سرل و آوستین، استعاره‌ای طرازانگود از قرابت ذهنی و سلوک علمی دو متفکر است. طبق معیار مفروض این نوشتار، یعنی تحلیل فلسفه تحلیلی براساس نسبت‌های علیّ و نظام تأثیر و تأثرات فکری اندیشمندان این سنت، باید سرل را یکی از وارثان بلافصل آوستین دانست. البته این به معنای گسست سرل از سایر شخصیت‌ها و دوره‌ها نیست؛ او را به اعتباری می‌توان چکیده کل ادوار فلسفه تحلیلی، از بولتسانو و فرگه تا کواین و دیویدسون دانست؛ با این حال، نقطه‌تمرکز این متن، بازخوانی نسبت جان سرل با نسل دوم فیلسوفان زبان تحلیلی (آکسفوردی‌ها) و به طور خاص، جان آوستین است.

حکمت در مزایعه آکسفورد و کمبریج

یکی از نقاط سرنوشت‌ساز تاریخ فلسفه تحلیلی، قیام فیلسوفان دانشگاه آکسفورد در رهبری کلبرت رایل و پیشگامی آوستین و همراهی اساتیدی مثل استراوسون و گرابین علیه نسل اول اساتید، یعنی فرگه، راسل، مور و بیت‌گنشتاین، متقدم بود که دانشگاه کمبریج را به ژن فونژناپذیر تحلیل منطقی تبدیل کرده بودند. وجوه تمایز آکسفورد و کمبریج، موضوعی مفصل و خارج از مجال این نوشتار است و از این جهت به آن اشاره شد که رویکرد سرل پس از این تحول نسلی مشخص شود. سرل از یک سو، با طرح نظریه «خوشه‌های معنا» و احیای مباحث منطقی، با نسل اول، خصوصاً راسل پیوند دارد و از سوی دیگر، با تکمیل و تفصیل نظریه «کنش‌های گفتاری» آوستین و بازیابی جایگاه عقل عرفی و زبان متعارف، در جناح متاخران ایستاد.

شرح دلبستگی سرل به آوستین و فلسفه زبان متعارف را شاید بتوان از روایت تاریخی سفر آوستین به آمریکا کشف کرد. آوستین در این سفر، درسگفتارهای آکسفورد درباره نظریه «کنش‌های گفتاری» را به شکل مجموعه سخنرانی در دانشگاه هاروارد طرح کرد. سرل در همان ایام جوانی شیفته نظریه کنش‌های گفتاری آوستین شد و به سراغ معرفی و جرح و تعدیل آن رفت. پیش از زبان این موضوع، شاید لازم به یادآوری باشد که نظریه «کنش‌های گفتاری» در معناشناسی جدید، در برابر نظریه سنتی قرار دارد که معانی عبارات زبانی را چو نان هویت‌های سرد و انتزاعی قابل صدق و کذب و مستقل از فاعل شناسا (subject) می‌دانست. در مقابل، آوستین معتقد بود، زبان چیزی فراتر از بیان معنای واژگان و عبارات صادق و کاذب است و علاوه بر جنبه توصیفی، شامل کنش‌های قصدمند انسانی و اجتماعی مانند تأکید، سوگند، تعهد، ناسزا، شرط بندی و... نیز می‌شود.

در این زمینه، سرل در مقاله‌ای به معرفی نظریه کاربردی معناپرداخت و دونوع قاعده‌ر از از هم متمایز ساخت؛ به باور او ما در هر عمل اجتماعی، هم با قواعد «قوام بخش» (اجرایی) سروکار داریم و هم با قواعد «نظام بخش» (نظارتی). قواعد اخیر (نظام بخش) ناظر بر رفتارها هستند، در حالی که قواعد قوام‌بخش، رفتارهای تازه‌ای را برای می‌آورد. برای تشخیص این تمایز، می‌توان از مثالی ورزشی بهره گرفت؛ در بازی فوتبال یکی از قواعد اجرایی و قوام‌بخش، این قانون است که به دروازه‌بان فقط در محوطه جریمه می‌تواند توپ را با دست لمس کند. در مقابل، قواعد



فناطرتی و نظام‌بخش قرار دارند که به رفتارهای بازیکنان نظارت می‌کنند؛ این قواعد، مستقل از خود بازی هستند، مثل قواعد شادی بعد از گل ناگامی در تعریف ماهیت این جریان فلسفی معاصر است. هانس یوهان گلاک در کتاب «فلسفه تحلیلی چیست؟» به نحو مبسوط و پیگیرانه‌ای در چند فصل، مباحثی را مطرح می‌کند تا به ملامک معینی برای تعریف فلسفه تحلیلی برسد و در نهایت نیز به طرز متعارف‌نمایی، دو ملاک مکمل، یعنی «شبهات خانوادگی» و «بتکنش‌تاین و تعلق تکوینی» بنیهای را به عنوان معیارهای مطلوب برمی‌گزیند. در این موفق که قرار است به یاد درگذشت جان سرل، مختصری درباره جایگاه او در فلسفه تحلیلی و نظریات او در فلسفه زبان، گفته شود، خیلی مجال تحلیل و بررسی ملامک‌های منطقی برای تعریف یک سنت فلسفی نیست، اما فقط به عنوان طرح پیش‌فرض، یادآور می‌شویم که به جای ملامک‌های غیرجامع و غیرمغایم و یا ارائه دو معیار مانند گلاک، عجانتا بهتر است ملامک واحدی برگزیده شود که بازنیاماننده روابط علیّ و توارث نسلی فیلسوفان تحلیلی در دوره‌های مختلف باشد. شاید مفهوم «نسبت‌های خانوادگی» بهتر از «شبهات‌های خانوادگی» - که صرفاً بیانگر دسته‌ای از تشابهات تصادفی است- بیانگر این معنا باشد.



«ظهور جامعه‌شناسی دسکتاپی» به روایت فردین علیخواه

وسوسه سلبریتی شدن

سلبریتی شدن چه بهایی برای جامعه‌شناسان دارد؟

نقد و نظر

معین اکبری

گروه اندیشه

در جهان امروز، مرز میان «دانش» و «نمایش» بسیار باریک شده است. شبکه‌های اجتماعی، که زمانی ابزار ارتباط بودند، اکنون به میدان تولید معنا هم بدل شده‌اند؛ جایی که اندیشه امکان ظهور پیدا می‌کند. در چنین فضایی، مرز میان «سلبریتی» و «استاد دانشگاه» درهم می‌ریزد و جامعه‌شناس از حصار دانشگاه بیرون می‌آید و به عرصه عمومی راه پیدا می‌کند. اما حضور آکادمیسین‌ها در فضای مجازی، پرسش‌های تازه‌ای برای جامعه‌شناسان ایجاد کرده است: سلبریتی شدن برای یک استاد دانشگاه فرصت است یا تهدید؟ آیا جامعه‌شناس می‌تواند در میدان افکار عمومی حاضر شود، بی‌آنکه به دام سنتی نگری بیفتد؟ دکتر فردین علیخواه، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه گیلان، در نشست اخیر جامعه‌شناسی ایران این پارادوکس را تحلیل کرد و از تجربه زیسته خود به عنوان جامعه‌شناسی که با از چهارچوب آکادمی بیرون گذاشته و در حوزه عمومی به چهره‌ای شناخته‌شده بدل شده است، سخن گفت. او در سخنرانی خود با عنوان «به اشتراک گذاشتن جامعه‌شناسی با جامعه»، مزایا و مصایب «جامعه‌شناس سلبریتی» را به مذاقه گذاشت.

تغییر جایگاه دانش در دنیای دیجیتال

فردین علیخواه در آغاز سخنان خود به تأثیر فناوری بر گسترش دانش اشاره کرد: «اینترنت نه‌تنها بر جوامع اثرگذار بود (تافلر، ۱۳۷۲)، بلکه کانون توجه جامعه‌شناسی و نظریه‌های اجتماعی را نیز تغییر داد (شرودر، ۱۴۰۰).»

شده. جان سرل در بی اعتراضاتی که به نظریه «وصف‌های خاص» راسل مطرح شدند، یک نظریه فراخ‌تر و پیچیده‌تر ارائه کرد. او گفت که نام، نه با وصفی مشخص، بلکه با دسته‌ای مبهم و نامشخص از وصف‌ها همراه است. طبق نظر او معنی جمله «این N است» - وقتی به جای N یک اسم خاص بگذاریم - این است که تعدادی کافی اما نه چندان مشخص از توصیفات، درباره شیء مورد اشاره کلمه «این» صادق اند. سرل تأکید می‌کند که اسم به جای آنکه معادل وصفی مشخص باشد، مثل قلابی که وصف‌ها را بر آن می‌آویزند، عمل می‌کند و این چیزی است که ما را قادر می‌سازد تا در وهله اول با جهان با ابزار زبانی مواجه باشیم.

بدین شکل سرل تلاش می‌کرد که اعتراض‌های اولیه به نظریه راسل را با توسل به روایت خوشه‌ای خودش پاسخ دهد. لایکن معتقد است که روایت سرل، طریقه‌ای میانی بین دیدگاه راسل و دیدگاه جان استوارت میل - که نام‌ها را صرفاً برچسب‌هایی برای نامیدن اشیا می‌داند - درباره با نقد کریپکی مواجه شد. او پیش از طرح نظریه علیّ- تاریخی خود، استدلال کرد که نظر سرل تفاوت چندانی با رأی راسل ندارد؛ چراکه دیدگاه سرل هم وارث مشکلاتی از همان نوع است.

سرل، وارث هر سه دوره حیات فلسفه تحلیلی، یعنی دوره سلطه منطق، دوره غلبه گفتمان زبان متعارف و دوره عملگراییانه شدن نظریات صدق است. او هم‌چنین به نسلی تعلق دارد که از یک سو، ماهیت کنشی زبان را برجسته می‌کند و از سوی دیگر، جنبه‌های مجازی و استعاره‌ی آن را تحقیر نمی‌کند و از همین جهت، می‌تواند زمینه گفت‌وگوهای انتقادی با جریان‌های معارض قاره‌ای را فراهم کند. سرل خود به لوازم این تقریب پایبند بود و جزو اولین چهره‌های فلسفه تحلیلی بود که حاضر به گفت‌وگو با کسی مثل ژاک دریدا شد.

دیدگاه ۱

دکتر مقصد فراستخواه

جامعه‌شناس و عضو هیأت علمی مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی

ایران در میانه طرخی ناتمام ایستاده است؛ طرخی که بدون بازآفرینی نهاد دانشگاه و پیوند دوباره علم و جامعه به سرانجام نمی‌رسد. دانشگاه زنده و روزآمد می‌تواند هم حافظ فضیلت‌های تمدنی ایران باشد و هم موتور حرکت اجتماعی و فکری نسل‌های جدید. طرح ناتمام ایران برای به‌ثمر رسیدن، به دانشگاهی زنده، روزآمد و اجتماعی نیاز دارد. دانشگاه ایرانی می‌دانی است برای تولید سرمایه انسانی، اجتماعی و نمادین؛ عرصه‌ای که در آن پیوند دانش و جامعه تقویت می‌شود. حتی در زیر سلطه قدرت‌ها نیز دانشگاه می‌تواند مسیر خود را بیابد و فضیلت‌های تمدنی را پاس دارد. علم و دانشگاه بخشی از طرح اجتماعی توسعه و حقوق انسانی در ایران‌اند. این طرح ناتمام، نیازمند کارهای بزرگ است؛ از جمله کاهش رنج‌های اجتماعی، تولید شادی پایدار و تحقق خیرعمومی از مسیر آگاهی و مهارت، که می‌تواند از راه دانشگاه ممکن شود.

دانشگاه در آغاز، فرزند پروژه مدرنیزاسیون و تلاش دولت نوخواه برای دستیابی به سرمایه انسانی بود؛ امری که بازار به‌تنهایی از عهده آن بر نمی‌آمد. اما به‌دلیل رسوخ فساد، اقتدارگرایی و ناتوانی دولت در ایجاد توافق نجبگانی، این پروژه شکست خورد و فضای دانشگاه در تسخیر رویکردهای رادیکال قرار گرفت. با این حال، در دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ دانشگاه به موتور



«ظهور جامعه‌شناسی دسکتاپی» به روایت فردین علیخواه

وسوسه سلبریتی شدن

شناخت جامعه از پشت مانیتور؛ فرصت یا چالش؟

به گفته علیخواه، شبکه‌های اجتماعی این امکان را فراهم کرده‌اند که جامعه‌شناس به‌صورت مستقیم دریافت آیا مخاطب از متن و گفتار او همان برداشتی را داشته که مدنظرش بوده یا نه. او هشدار داد که این ارتباط مجازی هرگز جایگزین ارتباط میدانی و حضوری با جامعه نیست. او افزود: «ما دوباره به جامعه‌شناسی صندلی نشین بازگشته‌ایم. بسیاری از جامعه‌شناسان امروز، جامعه‌رانه در نه

که با گسترش اینترنتزت پدید آمد و متعاقب آن، پژوهش‌های اجتماعی عمدتاً به جهان آنلاین منتقل شد و جامعه مجازی، اغلب در کانون تحلیل جامعه‌شناس قرار گرفت. او در توضیح این گذار گفت: «جامعه‌شناسان امروز بیش از هر زمان دیگری، جامعه‌راز از طریق صفحه‌نمایش دنبال می‌کنند.» با این حال، وی معتقد است حضور در شبکه‌های اجتماعی فرصتی است برای تقویت سرمایه اجتماعی جامعه‌شناسان و افزایش ارتباط‌اتان با لایه‌های مختلف جامعه.

جامعه‌شناس یا منجی؟
علیخواه سخنان خود را با طرح پرسشی کلیدی و خطاب به همکسوتان خود به پایان برد: «باید تصمیم گرفت: آیا می‌خواهید جامعه‌شناسی باشید که با مخاطب ارتباط دارید، پدیده‌های اجتماعی را تحلیل می‌کنید و جامعه‌شناسی را با جامعه به اشتراک می‌گذارید؟ یا می‌خواهید نقش منجی را بر عهده بگیرید و به کار آکادمیک و پژوهش‌های دانشگاهی بسنده کنید؟ باید انتخاب کنید.» این استاد دانشگاه معتقد است انتخاب جامعه‌شناس هر کدام از این دو باشد برای او فرصت‌ها و چالش‌هایی خلق خواهد کرد و باید خود جامعه‌شناس ببیند که با مزایا و مصایب کدام بعد از کار خود، بهتر کنار می‌آید. سخنرانی دکتر علیخواه نه تنها روایتی از تجربه زیسته خود او در فضای مجازی بود، بلکه تحلیلی قابل تأمل بر مسئولیت اجتماعی جامعه‌شناسان در عصر حاضر ارائه کرد؛ عصری که در آن مرزهای سنتی درهم رفته‌اند و جامعه‌شناسان ناگزیر از بازتعریف نقش خود در میانه دانشگاه و جامعه هستند. او در سخنرانی خود تأکید کرد جامعه‌شناس فعال در فضای مجازی، هرچند فرصت ارتباط مستقیم با مردم را می‌یابد و ممکن است به شهرت عمیق روهم برسد اما با خطر سطحی‌نگری، شهرت‌زدگی و دور شدن از پژوهش‌های عمیق روبرو روست که باید از این خطرها خود را ممنون نگاه دارد.



میدان واقعی بلکه از پشت مانیتور رصد می‌کنند.»

اما فراتر از این تغییر، علیخواه از پدیده تازه «جامعه‌شناس سلبریتی» و قضاوت آکادمیسین‌ها درباره آنان گفت: «فعالیت جامعه‌شناسان در شبکه‌های اجتماعی برخی را به سلبریتی بدل کرده است. اما در میان همکاران دانشگاهی، سلبریتی شدن اغلب واژه‌ای با بار منفی است و به طعنه به کار می‌رود.»

وقتی جامعه‌شناس به زبان شبکه‌های اجتماعی سخن می‌گوید

علیخواه در بخش دیگری از سخنانش گفت: «سلبریتی می‌تواند هم سوداگر باشد و هم اصلاح‌گر.» به باور او، سلبریتی‌های دانشگاهی با انتشار اندیشه‌های خود در فضای مجازی، از یک‌سو به سرمایه اجتماعی و شهرت دست می‌یابند، اما از سوی دیگر ممکن است از فعالیت‌های عمیق دانشگاهی مانند تألیف کتاب یا انجام پژوهش‌های تخصصی بازمانند؛ «نوشتن برای مخاطب غیرمتخصص انتخابی فردی است، اما ممکن است فرد را از پژوهش‌های بنیادی دور کند. حضور در حوزه عمومی وظیفه‌ای فرعی نسبت به فعالیت دانشگاهی است و مدیریت این دو عرصه نیازمند دقت و وسواس فراوان است.»

استاد سلبریتی زیر نورافکن

علیخواه با اشاره به وضعیت خاص جامعه ایران تأکید کرد: «به چشم‌انداز و سلبریتی شدن در جامعه ما همیشه به نفع فرد نیست. جامعه‌شناسی که در حوزه عمومی فعال می‌شود در واقع خود را زیر نورافکن می‌برد و زیر ذره‌بین افکار عمومی و نهادهای رسمی قرار می‌گیرد.» او اضافه کرد: «بسیاری از اعضای هیأت علمی ترجیح می‌دهند به تدریس بسنده کنند و موضع خود را نسبت به مسائل اجتماعی آشکار نکنند. اما جامعه‌شناسی که در حوزه عمومی فعال است، اگرچه ممکن است با استقبال مردم روبه‌رو نشود، اما لزوماً از سوی نهادهای رسمی مورد تأیید واقع نمی‌شود.»

مرزهای حرفه‌ای جامعه‌شناسی

به گفته این استاد دانشگاه، جامعه‌شناسی که در شبکه‌های اجتماعی فعالیت می‌کند باید به چند

مرز حرفه‌ای پایبند باشد:
۱. مرز جامعه‌شناس و روان‌شناس: جامعه‌شناس نباید در نقش مشاور ظاهر شود یا برای مشکلات شخصی مخاطبانش که به او مراجعه می‌کنند، نسخه بنویسد. باید به این مسأله آگاه باشد که جامعه‌شناس، روانشناس نیست.
۲. مرز جامعه‌شناس و روزنامه‌نگار: جامعه‌شناسی که در حوزه عمومی فعال است وظیفه ندارد همچون یک روزنامه‌نگار نسبت به هر رویداد اجتماعی، واکنش فوری نشان دهد. علیخواه گفت: «بسیاری از مخاطبان از جامعه‌شناس روع عمومی کیری سریع نسبت به اتفاقات روز می‌خواهند؛ نه برای شناخت بیشتر، بلکه برای آرام کردن روان خود. در حالی که تحلیل جامعه‌شناس زمانی سودمند است که هیجان‌ها فروکش کرده باشند. بنابراین جامعه‌شناس باید آگاه باشد که روزنامه‌نگار نیست.»

دانشگاه کارآمد؛ پیش شرط توسعه ایران

در طول تاریخ، دانشگاه همواره با نهاد قدرت در چالش بوده است. اما به تدریج، چالش دیگری نیز سرزورود؛ غلبه کمی‌گرایی بر کیفیت‌گرایی. همین امر، اگرچه در ظاهر دانشگاه را موفق نشان می‌داد، اما به تدریج به کاهش اثرگذاری واقعی آن انجامید؛ پیوند دانشگاه و جامعه سست شد، وابستگی یودج‌های، قدرت مانور آن را محدود کرد و فرمالیسم گسترش یافت. متعاقب این فرآیند ناثواب، برخی اندیشمندان، از «پایان دانشگاه» سخن گفتند؛ زمانه‌ای که این نهاد اصیل از کارکردهای حقیقی خود فاصله گرفته است.

با این همه، به نظر می‌رسد مسأله اصلی دانشگاه در ایران امروز، کمیت نیست، بلکه کیفیت و پیوند کارکرد اجتماعی- فرهنگی آن است. اگر بتوانیم پیوندی استوار و درست میان دانشگاه و جامعه برقرار کنیم و از سویی، «فرهنگ دانشگاهی» را در کانون سیاست‌گذاری‌ها بنشانییم، آن‌گاه می‌توانیم به آینده این نهاد در ایران خوشبین باشیم و از ثمرات آن در مسیر توسعه، بهره‌مند شویم.



بسیاری از اعضای هیأت علمی ترجیح می‌دهند به تدریس بسنده کنند و موضع خود را نسبت به مسائل اجتماعی آشکار نکنند. اما جامعه‌شناسی که در حوزه عمومی فعال است، اگرچه ممکن است با استقبال مردم روبه‌رو نشود، اما لزوماً از سوی نهادهای رسمی مورد تأیید واقع نمی‌شود.»

به گفته این استاد دانشگاه، جامعه‌شناسی که در شبکه‌های اجتماعی فعالیت می‌کند باید به چند مرز حرفه‌ای پایبند باشد:
۱. مرز جامعه‌شناس و روان‌شناس: جامعه‌شناس نباید در نقش مشاور ظاهر شود یا برای مشکلات شخصی مخاطبانش که به او مراجعه می‌کنند، نسخه بنویسد. باید به این مسأله آگاه باشد که جامعه‌شناس، روانشناس نیست.
۲. مرز جامعه‌شناس و روزنامه‌نگار: جامعه‌شناسی که در حوزه عمومی فعال است وظیفه ندارد همچون یک روزنامه‌نگار نسبت به هر رویداد اجتماعی، واکنش فوری نشان دهد. علیخواه گفت: «بسیاری از مخاطبان از جامعه‌شناس زمانی سودمند است که هیجان‌ها فروکش کرده باشند. بنابراین جامعه‌شناس باید آگاه باشد که روزنامه‌نگار نیست.»

بسیاری از اعضای هیأت علمی ترجیح می‌دهند به تدریس بسنده کنند و موضع خود را نسبت به مسائل اجتماعی آشکار نکنند. به

چشم‌آمدن و سلبریتی شدن در جامعه ما همیشه به نفع فرد نیست.

جامعه‌شناسی که در حوزه عمومی فعال می‌شود در واقع خود را زیر نورافکن ذره‌بین افکار عمومی و نهادهای رسمی قرار می‌گیرد

ایران امروز به دانشگاه زنده و روزآمد نیاز دارد

تحرك اجتماعی نسل جدید بویژه زنان، تبدیل شد و راهی برای پیکیری مطالبات اجتماعی آنان کشود. امروز ایران جامعه‌ای دانشگاهی است؛ با میلیون‌ها دانشجو، ده‌ها میلیون دانش‌آموخته و هزاران عضو هیأت علمی. بنابراین دانشگاه باید برنامه‌های درسی، ارتباطات و عملکرد خود را به‌روز کند. دانشگاه‌نه

جزئی از بوروکراسی دولت است و نه وابسته به بازار؛ بلکه میدانی اجتماعی است که عاملیت دانشگاهیان، تبار تاریخی نهادهای دانشی و اعتماد اجتماعی می‌تواند در آن روزنه امیدی بگشاید. دانشگاه بستر تعامل هویت‌های متکثر ایرانی است و دیاسپورای علمی نیز شبکه‌ای زنده و مؤثر بر تحولات جامعه محسوب می‌شود. با این همه، نباید از این نکته غافل شد که ساختار دانشگاه از نابرابری رنج می‌برد؛ دهک‌های پایین، بازندگان اصلی‌اند و کاهش سهم هزینه آموزش در خانواده‌ها در دهه ۱۳۹۰ نشانه‌های از بازتولید نابرابری و کاستی فرصت‌ها برای گروه‌های کم‌برخوردار است. آینده ایران در گرو احیای دانشگاهی زنده، آزاد و پیوند خورده با جامعه است؛ نهادی که اگر به خود و نقش تاریخی‌اش ایمان بیارد، می‌تواند طرح ناتمام ایران را به سرانجام برساند.


^[1] در طول تاریخ، دانشگاه همواره با نهاد قدرت در چالش

^[2] در طول تاریخ، دانشگاه همواره با نهاد قدرت در چالش

^[3] در طول تاریخ، دانشگاه همواره با نهاد قدرت در چالش